روزنامه شرق

هنر • ورزش


جام‌جهانی برای ایران تمام نشده است — صفحه ۸

روزی که برزیلی‌ها ایرانی شدند — صفحه ۹

مروری بر تازه‌های انتشارات نگاه، نیمرخ به سوی دوربین — صفحه ۱۰

عکس: عباس کوثری، شرق

## سکانس به سکانس «اشباح» با داریوش مهرجویی

# سرنوشت در را می‌کوبد

فرانک آرتا

**اینکه بگوییم «داریوش مهرجویی»، فیلمساز متولد ماه آذر ایرانی، در گذشته چه کارهایی کرده و چه فیلم‌هایی ساخته و چه تاثیری بر تداوم حیات هنری سینما در ایران گذاشته، بارهاوبارها موردبحث قرار گرفته و نکته تازه‌ای نیست. اگر هم بخواهیم تحلیل کنیم که داریوش مهرجویی این روزها، در نیمه اول دهه ۷۰ زندگی‌اش، چگونه جهان پیرامون خود را از طریق پلان‌های فیلم‌هایش می‌بیند و به تصویر می‌کشد، بیش از هر چیز به درک واقعیت‌ها و شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امروز ما در ایران نیازمند است. می‌پذیریم که مهرجویی در دو دهه اخیر، همان مهرجویی دوران اوج خود نیست. فیلم‌های گاو (۱۳۴۷)، براساس نوشته غلامحسین ساعدی)، آقای هالو (۱۳۴۸، نمایشنامه‌ای به همین نام از علی نصیریان)، پستچی (۱۳۴۹)، دایره مینا (۱۳۵۲، براساس داستان «آشغالدونی» نوشته غلامحسین ساعدی)، اجاره‌نشین‌ها (۱۳۶۵)، هامون (۱۳۶۸)، بانو (۱۳۶۹، اساس فیلم «ویریدیانا» ساخته لوییس بونوئل، بعد ازسال‌ها توقیف به نمایش درآمد)، سارا (۱۳۷۱، براساس نمایشنامه «خانه عروسک» نوشته هنریک ایبسن)، پری (۱۳۷۳، براساس «فرنی و زویی» نوشته جروم دیویدسالینجر)، لیلا (۱۳۷۵، براساس نوشته مهناز انصاریان) و درخت گلابی (۱۳۷۶، براساس داستانی به همین نام نوشته گلی ترقی)؛ محصول دوران خود بودند. آن فیلم‌ها، زمانی ساخته شدند که فیلمسازشان، هم جوان‌تر بود و هم حوصله بحث و جدل برای گذر از سد ممیزی را داشت؛ طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ منتقدان، فیلم‌های متاخر او را نپسندیدند و البته درباره این فیلم‌ها، نظرات متفاوت و متضادی قلمی شد. اما باید گفت با وجود کاستی‌هایی مانند آلودگی هوا - که مهرجویی همیشه از آن شکایت دارد و به همین دلیل مکان زندگی خود را از تهران به کرج منتقل کرده - تا نابسامانی بخش هنر و فرهنگ در هشت‌سال گذشته - نظیر اتفاق ناخرسندی که زمان اکران فیلم «سنتوری» به وجود آمد و مواردی ازاین‌دست؛ باز هم می‌توان در میان فیلم‌هایش در جست‌وجوی «معنا» بود. درست است که آسمان محبوب (۱۳۸۸، هنوز به نمایش درنیامده است)، نارنجی‌پوش (۱۳۹۰) و چه خوبه که برگشتی (۱۳۹۱) را دوست نداریم، اما با ساخت فیلم «اشباح» در سال گذشته که اقتباسی از نمایشنامه‌ای به همین نام نوشته هنریک ایبسن است، امیدوار شدیم. بدون شک او یکی از فیلمسازانی است که به اقتباس ادبی علاقه دارد و در این مسیر، کارنامه‌اش نمره قبولی گرفته. او دیگر در این فیلم تکلیفش با خودش مشخص است؛ هرچند این اثر عاری از اشکالات نیست. به تعبیر بهتر، مهرجویی در این مقطع از سال‌های زندگی خود، روش ساخت فیلمی منطبق با شرایط خود را به درستی انتخاب کرده. لوکیشن فیلم نزدیک خانه خودش است و در هوایی غیرآلوده فیلمی می‌سازد که لوکیشن‌های متعدد ندارد؛ هرچند بازی‌های بازیگران یکدست نیست و از روزگاری که گفته می‌شد «مهرجویی می‌تواند از چوب هم بازی بگیرد» فاصله گرفته، اما دست‌کم تا پایان فیلم، او را همراهی می‌کنیم. تعبیر امروزی او از روابط آدم‌ها که پسران گناه پدران را می‌کشند - این حقیقت ازلی و ابدی بشر - را به تصویر نشاند. راست و مستقیم سر اصل موضوع می‌رود، زیاده‌گویی نمی‌کند و از میزانسن‌های پیچیده‌اش خبری نیست. حتی به سینمای کلاسیک ادای دین می‌کند. اشباح در میان فیلم‌های اخیر مهرجویی جایگاه قابل احترامی دارد. شاید ساختار فیلم احوالات و حس و حال امروز خود مهرجویی را تداعی می‌کند؛ می‌خواهد آرام و ساده، به‌دور از کشمکش و درعین‌حال عمیق باشد. از این مقدمات که بگذریم، این گفت‌وگو، خود ماجرایی داشت. برای انجام این گفت‌وگو در ابتدا تمایل داشتیم مستقیم و رودررو با هم گفت‌وگو کنیم، اما مهرجویی نظر دیگری داشت. او درخواست کرد که سوالات را برایش «ایمیل» کنیم تا جواب‌ها را مکتوب بدهد. پذیرفتیم؛ اگرچه در گفت‌وگوی رودررو روال گفت‌وگو شکل دیگری پیدا می‌کرد، چون هم سوالات جزیی‌تر می‌شد و هم روند گفت‌وگو، شکل نقادانه‌تری می‌یافت. متنی که در ادامه می‌خوانید، پاسخ تمام سوال‌های ما از کارگردان «اشباح» نیست. او ترجیح داد پاسخ برخی پرسش‌ها را بی‌جواب بگذارد.**

**چرا داستان فیلم بیشتر در خانه می‌گذرد. اصولا در اغلب فیلم‌های شما «خانه» نقش مهمی دارد و گاهی حتی یکی از شخصیت‌های فیلم محسوب می‌شود. علت آن چیست؟**

چون فیلم‌های من درمورد انسان‌هاست و انسان‌ها معمولا در خانه زندگی می‌کنند. فقط در فیلم «اجاره‌نشین‌ها»ست که خانه شخصیت می‌یابد و نسبت به سرنشینان آن واکنش نشان می‌دهد. ضمن اینکه خانه «وحدت مکانی» فیلم و داستان را تقویت می‌کند. آنجاست که امواج مثبت و منفی باهم تلاقی می‌کنند و «درام» تولید می‌شود.

**در بیشتر صحنه‌های فیلم «اشباح»، باران به چشم می‌خورد؟ باران درعین‌حال که معنای نعمت و فراوانی می‌دهد می‌تواند نمادی از ویرانگری و مصیبت هم باشد. آیا باران در فیلم هر دو بُعد را دلالت می‌کند؟**

از آنجا که «سرنوشت» با سرنشینان این خانه سر ناسازگاری دارد، به خواست‌های آنها عمل نمی‌کند و اغلب ضد آن را می‌زند. مازیار (امیرعلی دانایی) طالب خورشید و آفتاب است و برای آن به ایران بازگشته تا از برودت و سرمای انگلیس در امان باشد. ولی همه‌جا، همچون انگلیس مدام با برودت و سرما و باران سروکار دارد. هر دو خصلت باران: «نعمت و فراوانی» و «مصیبت و ویرانی» در فیلم «اشباح» مستتر است. هم مایه تروتازگی و زیبایی است و هم هولناک و بلعنده. آن طور که در انتهای فیلم رَزا «هنگامه حمیدزاده» را می‌بلعد.

**فیلم‌های من درمورد انسان‌هاست و انسان‌ها معمولا در خانه زندگی می‌کنند. فقط در فیلم «اجاره‌نشین‌ها»ست که خانه شخصیت می‌یابد و نسبت به سرنشینان آن واکنش نشان می‌دهد. ضمن اینکه خانه «وحدت مکانی» فیلم و داستان را تقویت می‌کند. آنجاست که امواج مثبت و منفی باهم تلاقی می‌کنند و «درام» تولید می‌شود**

**فیلم «اشباح» گویی یادآور رویکرد کتب مقدس به طبیعت، از جمله روز و شب، باران و خورشید و... است که از آیات الهی‌اند و همواره از آن یاد می‌کنند و پاداش و جزای انسان‌ها از طریق آنها به فعلیت می‌رسد. به‌نظر می‌رسد از این منظر، بن‌مایه مذهبی در فیلم‌تان مستتر است. چقدر موافق این نکته هستید؟**

روح مذهب و روحیه مذهبی در سراسر فیلم مستتر است. حتی در صحنه‌ای که مازیار قطعه‌ای پیانو می‌نوازد؛ کانتات باخ و نیز در اینکه همه طالب کار خیرند و می‌کوشند از بدی و شر بپرهیزند.

**آشکار است که در فیلم، نویسنده فیلمنامه عامدانه در پردازش شخصیت‌ها از قواعدی همچون تفکیک آدم‌های خوب و آدم‌های بد تبعیت نکرده است. گویی همه آدم‌ها در حقیقت خوب هستند که درنهایت به نتایج بد می‌رسند. دراین‌باره چه نظری دارید؟**

انگار خانه بیش‌ازحد شوم و نفرین‌شده است، چون هر کار خیر آنها به شر می‌انجامد. مادر می‌خواهد پسر کوچک را نجات دهد، بدتر او را به زندان می‌اندازد؛ در سرزمینی غریبه، تنها و بی‌کس و زبان‌نشناس و باعث یک عمر رنج و محنت او می‌شود. معمار (حسن معجونی) می‌خواهد تاجی (ملیکا شریفی‌نیا) را نجات دهد، ولی بدتر او را عذاب می‌دهد و دخترش را به بدبختی و ستمدیدگی می‌کشاند. مادر می‌خواهد بچه‌اش را نجات دهد، خودش را یک عمر عذاب می‌دهد.

**در پایان فیلم انگار خواسته «مازیار» (امیرعلی دانایی) در دمیدن خورشید تحقق می‌یابد. آیا در این صورت طبیعت فقط در مرگ با او سازگار است؟**

در صحنه آخر، هنگام مردن، مازیار می‌گوید: «با خورشید آسوده حرف می‌زنم، چون من یک فرشته‌ام» خورشید زمانی می‌تابد که او رفته است... ولی مرگ هم نور است به خصوص برای فرشته‌ها... مطایبه یا «Irony» در این صحنه پوزخند سرنوشت به موجودی است که بیهوده به دنیا آمد و رنج زیاد برد.

**شما در فیلم چگونگی اضمحلال یک خانواده نیمه‌اشرافی را به تصویر کشیدید که قربانی سرنوشت شوم نیاکان خود شدند. آیا سرنوشت و تقدیر اینقدر دخیل است؟**

اگر یادتان باشد همه‌چیز، یعنی تمامی فاجعه، با یک جیغ مبهم و نامعلوم شروع می‌شود؛ جیغ زنی که تیمسار را به سراغ تاجی می‌فرستد. یک جیغ گنگ و ظریف می‌توانست توهم صرف باشد. شاید همین جیغ و همین گناه متعاقب آن است که ساکنان خانه را به تیر غیب گرفتار می‌کند... و باز پیش از آن؛ اخراج تیمسار و سقوطش رویدادی که ممکن است برای هر خانواده‌ای رخ دهد. به‌هرحال سرنوشت در را می‌کوبد. گناهکاران ناگزیر تقاص پس می‌دهند.

**تیمسارسلیمانی (مهدی سلطانی) گناهکار است. او یک اخراجی واخورده است و برای فرار از بار گناه؛ به شرب خمر پناه می‌برد. همین گناه او گریبان پسرش را نیز می‌گیرد. آیا منظور شما همان مضمون همیشگی پسرکشی است که در تاریخ ادبیات ما از شاهنامه فردوسی گرفته تا نادرشاه، شاه‌عباس و... طنین داشته است؟**

دقیقا. در طول تاریخ درازمان همیشه پدران بوده‌اند که بر پسران حکم رانده‌اند و آنها را به شدیدترین و ظالمانه‌ترین وجه شکنجه و نابود کرده‌اند. حتی نوع شاعرانه و ناآگاهانه آن، آنگونه که در شاهنامه فردوسی می‌آید داستان «رستم و سهراب»، یا شدیدا ظالمانه در داستان «ضحاک»، ولی اغلب با بغض و کینه و خشم شدید مثل شاه‌عباس، نادرشاه، آغامحمدخان‌قاجار و... در این فیلم نیز و در این دنیای مدرن نیز، هنوز پسرانند که باید تقاص گناهان پدرانشان را پس بدهند. این مضمون، طنینی مذهبی دارد؛ یعنی همان که در مسیحیت آمده که فرزندان باید تقاص گناه اولیه ابوالبشر را بپردازند.

**چرا هنگام آتش‌گرفتن یتیم‌خانه دیگر از باران خبری نیست؟**

به همان دلیل که انگار سرنوشت نمی‌خواهد این یادبود شوم تیمسار پابرجا بماند. اگر باران می‌بارید، یتیم‌خانه نجات می‌یافت؛ ولی نبارید، تا از بین برود.

**آیا ترس از بهار به معنای همان ترس از مرگ است؟**

شعری که مازیار می‌خواند، به هنگام از نو دیدن و از نو کشف‌کردن طبیعت زیبا: اگر دست من بود / خواب تو را می‌کشیدم/ و از رنگ‌های شاد بالا می‌رفتم / آنوقت ترسم از بهار می‌ریخت... مازیار چون می‌داند دارد می‌میرد، گویا می‌داند که امسال دیگر بهار را نخواهد دید و همین ترس و دلهره‌ای که در او ایجاد می‌شود، همان مرگ «آگاهی» و ترس از مرگ است. دیگر بهاری در کار نخواهد بود...

**نمایش فیلم «مکانی در آفتاب» با بازی مونتگمری کلیفت و الیزابت تیلور و آن موسیقی غم‌انگیزش در تلویزیون خانه تاجی، انگار نوید مصیبت می‌دهد؛ نکته‌ای که در فیلم «اشباح» هم وجود دارد. آیا دریافت چنین احساسی درست است؟**

سرآغاز مصیبت با صحنه‌هایی از فیلم «مکانی در آفتاب» شروع می‌شود؛ فیلمی در باب عشق نافرجام و مصیبت‌بار. و این فیلمی است که هر دو، هم تیسمار و هم تاجی، در آنِ واحد، مشغول دیدن آنند.

**چرا فضای فیلم سیاه‌وسفید است؟**

چون اشباح سیاه‌وسفیدند.

**اصلا اشباحِ فیلم «اشباح»، چه کسانی هستند؟**

همه آنهایی که شعف زندگی یا «Joie de vivre» را فراموش کرده‌اند؛ و زندگی می‌کنند که هرچه زودتر بمیرند. آدم‌های بی‌روح، دلمرده، مثل شخصیت‌های فیلم...

---

نمای نزدیک

نکاتی درباره اعتراض‌ها به اکران ۳ فیلم توقیفی

## مشک آن است که ...

کیانا آذر

در اینکه خط قرمز همه ما در کشور «قانون» است، شکی نیست. این امر در عرصه هنر و فرهنگ هم صدق می‌کند. اما یکی از گرفتاری‌های بزرگ ما در عرصه هنر به خصوص «سینما»، مساله‌ای است به نام «قوانین نانوشته». قوانینی که مکتوب و قابل‌استناد هم نیستند، بلکه بیشتر ساخته و پرداخته ذهنیت و سلیقه برخی افراد و گروه‌ها هستند که اصرار دارند آن را منطبق بر واقعیت و گاه معیار واقعیت جلوه دهند. نمونه این «قوانین نانوشته» پیشداوری و قضاوت‌های زودهنگام درباره برخی فیلم‌هاست که به مذاق عده‌ای خوش نمی‌آید و متاسفانه به دلیل سنگینی سایه سیاست بر مناسبات هنری، سرنوشت بسیاری از فیلم‌ها را از روال طبیعی (نظام عرضه و تقاضا) خارج می‌کند و بعضا کشور و جامعه هنری را با هزینه‌های سنگینی مواجه می‌کند. نمونه مصداقی این مشکل، واکنش عده‌ای به سخنان اخیر حجت‌الله ایوبی، رییس سازمان سینمایی است که در گفت‌وگویی اعلام کرده سه فیلم «عصبانی نیستم»، «قصه‌ها» و «خانه پدری» اکران خواهند شد. همین جمله؛ هجمه‌ها و انتقادهایی راه انداخت که در دیدی منصفانه؛ محتوای آنها نمی‌تواند و نباید ربطی به دولت جدید داشته باشد. اول اینکه هیچ‌یک از این فیلم‌ها در دوره مسوولیت مدیران فعلی سینمایی ساخته نشده‌اند - ضمن اینکه اگر هم ساخته می‌شدند، باز در اصل موضوع فرقی نمی‌کرد. دوم اینکه اساسا هر فیلمی از روزی که مجوز ساخت دریافت می‌کند، می‌تواند امیدوار باشد رنگ پرده سینما را خواهد دید. آنچه تاکنون تایید شده، این است که هر سه فیلم، «پروانه ساخت» از مراجع قانونی دریافت کرده‌اند و در این خصوص رسانه‌ها مفصل به آن پرداخته‌اند و الان مجال دوباره‌گویی درباره آنها نیست. سوم اینکه آیا در کشوری که فیلمسازانش با ذهنیت‌ها و دیدگاه‌های متفاوت و حتی متضاد می‌توانند در چارچوب قانون حرف خود را بزنند، آیا فراتر از الزامات و مراجع قانونی؛ از عده قلیلی هم باید اجازه بگیرند که چگونه فیلم بسازند و چه چیزی را به تصویر بکشند؟ آیا همه باید به یک شکل فکر کنند؟ مسلم است که همه فیلم‌ها از نقطه نظر ساختار و محتوا قابل نقد هستند. اما فضاسازی جناحی و گروهی موجب می‌شود تا فرصت نقد کارشناسی و منصفانه برخی فیلم‌ها از میان برود زیرا در فضای جنجالی، انگیزه و تمایلی برای نوشتن و خواندن نقدهای بیطرفانه باقی نمی‌ماند. علاوه بر این، اگر به تاریخ سینمای ایران بعد از انقلاب نگاهی اجمالی بیندازیم، می‌بینیم که در دوره‌های گذشته فیلم‌هایی ساخته شده بودند که مدتی در محاق توقیف قرار گفتند، بعد از رفع سوءتفاهم‌ها و کنارفتن ابرهای تیره بی‌اعتمادی، اکران شدند و همگی دیدیم که آب از آب تکان نخورد، فیلم‌ها کارکردی در حد فیلم داشته‌اند، تاثیر خود را گذاشته‌اند، نه ایجاد اغتشاش کرده‌اند و نه بلوایی به وجود آورده‌اند. به هر شکل، شایسته است که از اکران این سه فیلم نهراسیم و مانند هر اثر هنری دیگری؛ نقد مثبت و منفی آنها را به مرحله بعد از اکران موکول کنیم. این راهکاری است تا فرصت دهیم همدیگر را بیشتر بشناسیم و به این مساله معتقد باشیم که در همه حال مشک آن است که خود ببوید، نه آنکه عطار بگوید.

---

عمق میدان

بیست‌وچهارمین فیلم مهرجویی چه می‌گوید؟

## به کجای این شب تیره بیاویزم*

سحر عصرآزاد

«اشباح» تازه‌ترین فیلم کارگردان پیشکسوت سینمای ایران بیش از آنکه وامدار تجربه‌های ماندگار او باشد، اثری است متزلزل با ضعف‌های آشکار که جایی برای همراهی باقی نمی‌گذارد. هرچند بسیاری معتقدند داریوش مهرجویی با ساخت حداقل ۱۰فیلم ماندگار در سینمای ایران حق این را دارد که تا پایان دوران فیلمسازی‌اش آثار بد بسازد و نقدی هم به وی و فیلم‌هایش وارد نباشد، با این محق‌بودن مخالفم. بیشتر هم از این جهت که این فیلمساز با جولان‌دادن روی منحنی نزولی کارنامه‌اش -که انگار قصد تغییر این روند را هم ندارد- خواه ناخواه به همان خاطره‌سازی و ماندگاری لطمه می‌زند. به همین دلیل این جفا را بر مهرجویی روا نمی‌دانم حتی اگر از جانب خودش باشد و خواه ناآگاهانه. بیست‌وچهارمین فیلم این کارگردان و مولف امتیازات بالقوه‌ای دارد که می‌توانست نویددهنده بازگشت به دوران اوج و باشد؛ دورانی که با قصه‌ای ساختارمند و دراماتیک در فیلم‌هایش سروکار داشتیم، دورانی که به پشتوانه ادبیات شاهد درام‌هایی ایرانی و به‌شدت جذاب در فیلم‌هایش بودیم؛ دورانی که کلیشه‌ای‌ترین قصه‌ها از زاویه دید او تبدیل به بکرترین درام‌ها می‌شد و... دورانی که بازیگران چهره و حتی تازه‌کار در فیلم‌هایش آنچنان حضوری داشتند که خطی بر تصویر ذهنی مخاطب از آنها می‌کشید.

اما پس از دیدن فیلم پذیرفتیم که آن دوران خوب همچون بسیاری از گذشته‌های خوب، گذشته و مهرجویی همچنان بیشتر از ما فاصله می‌گیرد. فیلم «اشباح» با اقتباسی آزاد از قصه‌ای به همین نام نوشته هنریک ایبسن می‌تواند در راستای دغدغه‌های ادبی فیلمسازی قرار گیرد که بیشترین و بهترین اقتباس‌های ادبی سینمای ایران از آثار خارجی در فیلم‌های او بوده است. اما واقعیت این است که «اشباح» با پشتوانه ادبی هم نمی‌تواند تمام‌قد بایستد و مخاطب خود را حداقل در بخش درام‌پردازی و اقتباس راضی نگه دارد. قصه فیلم با نگاهی از پایان به آغاز، ماجرای عشق نافرجام دختر و پسر جوانی است که درمی‌یابند خواهر و برادرند و وامدار خطاهای والدین خود و هر یک مسیر نیستی

خود را پی می‌گیرند. در خوانش خطی هم می‌توان فیلم را روایت بدکاری‌های یک تیمسار دوران قبل از انقلاب دانست که به کلفت خانه تجاوز می‌کند و سال‌ها بعد دختر نامشروع همان کلفت و تیمسار و پسر تیمساز بدون آنکه بدانند عاشق هم می‌شوند و بقیه ماجرا. قصه‌ای کلیشه‌ای که البته نمی‌تواند نقطه‌ضعف فیلم محسوب شود چراکه مهرجویی در فیلم «لیلا» نشان داد چطور می‌تواند از موضوعی نخ‌نما و تکراری همچون نازایی -که همزمان سریالی با همین موضوع در حال پخش از تلویزیون بود- فیلمی بکر با شخصیت‌هایی متفاوت و در عین حال ملموس بسازد که هنوز قدرت درام و کاراکترهایش مثال‌زدنی است. اما ماجرا این است که در «اشباح» اثری از آن زاویه نگاه خاص و متفاوت به یک موضوع آشنا و تکراری نیست و اتفاقا همان دید کلیشه‌ای به کاراکترها، قصه و پیچ‌وخم‌های داستانی وجود دارد. تیمسار سلیمانی (مهدی سلطانی) تیپ آشنای ارتشی‌های دوران قبل از انقلاب است که هر نوع عمل مفسدانه‌ای از او برمی‌آید بدون آنکه تلاشی برای نگاه متعادل به این کاراکتر شده باشد. دایم‌الخمربودن در کنار خشونت و دست بزن و نهایتا تجاوز به کلفت خانه، جز رفتار کلیشه‌ای از یک تیپ آشنا چه می‌تواند باشد؟ همسر او سارا (مهتاب کرامتی) هم مطابق با کلیشه‌های رایج قصه‌های اینچنینی که بیشتر در فیلم‌های فارسی شاهدش بودیم پس از اطلاع از بارداری تاجی؛ کلفت خانه (ملیکا شریفی‌نیا) همه تلاشش را می‌کند تا او را به سقط جنین وادارد و تاجی هم مثل همه زنان فریب‌خورده اصرار بر نگه‌داشتن فرزندش دارد و تاوان این انتخاب را هم می‌دهد. در روایت چند سال بعد که کاراکترها با هم روبه‌رو می‌شوند و فرزندان تاوان خطاهای والدین خود را پس می‌دهند نیز عشق در یک نگاه مازیار (امیرعلی دانایی) و رزا (هنگامه حمیدزاده) برای اوج‌گیری قصه فیلم، چیزی فراتر از یک طراحی کلیشه‌ای و سهل‌الوصول برای پیچیده‌شدن به‌اصطلاح دراماتیک داستان نیست که طبعا عمق و تاثیرگذاری آن بیش از همان یک لحظه نیست. در کنار نگاه کلیشه‌ای متداول، درام‌پردازی سطحی و کاراکترهای تیپیک که نمی‌توانند به شخصیت نزدیک شوند و البته دیالوگ‌هایی که جنس آنها و نوع بیان بازیگران، آنها را تبدیل به یک شوخی ناخواسته می‌کند، نمی‌توان از بازی‌های ضعیف فیلم حرفی به میان نیاورد. تماشای این بازی‌ها از بازیگرانی که اکثریت آنها امتحان پس‌داده و حرفه‌ای هستند و نقاط درخشانی در کارنامه دارند، در کنار شگفتی، غمناک است. از مهدی سلطانی و حسن معجوبی که کارنامه قابل‌استنادی در تئاتر و تلویزیون و سینما دارند تا مهتاب کرامتی و همایون ارشادی که تاثیرگذاری‌شان بر نقش‌هایی که ایفا کرده‌اند، غیرقابل انکار است. اما متاسفانه نقش‌آفرینی بازیگران فیلم به‌گونه‌ای اغراق‌شده، نمایشی و به دور از ظرافت است که مخاطب در حال تماشای این نمایش غریب و پرسوال هر لحظه انتظار دارد بازیگران متوجه این خطا و ضعف‌های آشکار شوند و بازی را برهم بزنند. اما همه‌چیز به قوت خود باقی می‌ماند تا شاهد فیلمی باشیم که اجزایش در نسبتی دور با تجربیات مجموعه دست‌اندرکارانش قرار می‌گیرند و مخاطب را دچار سردرگمی می‌کند تا نداند در میان این نقاط‌ضعف آشکار، دلش را به چه چیز خوش کند؟ آیا همچنان باید به اینکه داریوش مهرجویی با اصرار روی منحنی نزولی کارنامه‌اش حرکت می‌کند، دلخوش باشیم؟

* **بخشی از شعر «وای بر من» سروده نیما یوشیج**

---

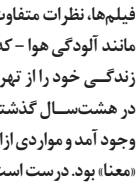

سیدمحمدرضا فهمیزی

## مهرجویی امروز؛ مهرجویی دیروز

# «اشباح» بی‌حوصله

نام مهرجویی به خاطر پیشینه‌اش و نیز به عنوان یکی از پایه‌گذاران موج نوی سینمای ایران در اواخر دهه ۴۰ قطعا در تاریخ سینمای ایران جاودان خواهد بود. اما به‌راستی چه اتفاقی رخ داده که فیلمسازی که روزگاری تنها کسانی می‌توانستند درباره کارهایش حرف بزنند و نظر دهند که علاوه بر شناخت عمیق از سینما از فلسفه هم سررشته‌ای داشته باشند به جایی رسیده که حتی فروشندگان عادی «دی‌وی‌دی» هم درباره نقاط ضعف کارهایی نظیر: «نارنجی‌پوش» و «چه خوبه که برگشتی» نظر می‌دهند.

اینکه در اندیشه مهرجویی چه می‌گذرد و آیا این نظریه برخی‌ها که سردستی‌بودن آثار اخیر او حاصل اتفاقی است که برای «سنتوری» افتاده یا نه را هیچ‌کس نمی‌داند جز خودش. اما آنچه به روشنی قابل دریافت است، دگرگونی شدید فیلم‌های چندسال گذشته استاد (دست‌کم به نسبت آثار برجسته دهه ۷۰ او) تا حد نزدیک‌شدن به مرزهای فیلمفارسی است. واقعا اگر کسی تیتراژ فیلم‌های چندسال اخیر او را نبیند، کمتر می‌تواند احتمال دهد که سازنده آنها همان کارگردان شاهکارهایی چون: گاو، دایره مینا، اجاره‌نشینها، هامون، سارا و... است؟ واقعیت این است که مهرجویی امروز (به هر دلیلی) از آن فیلمساز برجسته‌ای که زمانی بود فاصله گرفته است.

او سال‌هاست که دیگر آدم کم‌حوصله‌ای شده است که فیلمسازی را تنها به عنوان یک عادت (یا شاید هم امرارمعاش) انجام می‌دهد نه فعالیتی هنری و این کم‌حوصلگی در این کار هم مانند تمام فیلم‌های اخیرش موج می‌زند. در «اشباح» ایراداتی دیده می‌شود که جز بی‌دقتی و بی‌حوصلگی دلیل دیگری نمی‌تواند داشته باشد مثلا: «رزا» چندماه دیگر ۱۸ساله می‌شود و اگر وقایع فصل‌های نخست فیلم را مربوط به سال ۵۷ بدانیم پس طبیعتا زمان حال در فیلم باید سال ۷۵ باشد در حالی که افتتاح پرورشگاه سال ۷۹ است، خدمتکار که بعدا معلوم می‌شود چهارماهه باردار است و به خاطر کمردرد نمی‌تواند سبد برنج آبکش‌شده را بلند کند، قاعدتا باید از دستش به زمین بیفتد نه اینکه مثل قهرمانان پرتاب دیسک المپیک سبد به آن سنگینی را به هوا پرتاب کند، یافتن نام بیماری مازیار از طریق اینترنت اینقدر سخت و غیرممکن نبود که هیچ اشاره‌ای به آن نشود و... .

این کم‌حوصلگی و کم‌توجهی وجه اشتراک تمام آثار سال‌های اخیر مهرجویی شده و در همه ارکان فیلم جاری است. فیلمنامه که تا همین حدود یک دهه گذشته هم یکی از مهم‌ترین نقاط قوت آثارش بود حالا ضعف‌هایی دارد. در «اشباح» شخصیت‌پردازی ایراد دارد مثلا: تماشاگر هیچ شناختی از گذشته تیمسار و سارا به عنوان دو شخصیت مهم داستان ندارد. تیمسار چه شخصیتی دارد؟ آیا همیشه دایم‌الخمر بوده یا در حال حاضر اینگونه است؟ اصلا چرا دایم‌الخمر شده است؟ یا سارا که تنها چیزی که از گذشته‌اش می‌دانیم این است که در مقطعی به قهر خانه‌اش را ترک و سراغ «دایی بابا» (وکیل خانواده) می‌رود که مورد پذیرش او قرار نمی‌گیرد و مجبور به بازگشت به خانه می‌شود. به‌علاوه او که با آن نفرت «تاجی» را بیرون کرده چرا باید از وجود دختر او باخبر شود؟ و چگونه؟ چرا نگهداری از رزا را می‌پذیرد؟ و چرا از او به عنوان کلفت استفاده می‌کند؟ چرا یک کلفت را با خود به فرودگاه برای استقبال از پسرش می‌برد؟ مازیار که می‌داند می‌میرد چرا می‌خواهد با رزا ازدواج کند؟ شخصیت «دایی بابا» چه کارکردی در داستان دارد؟ و نبودنش چه لطمه‌ای به درام می‌زند؟ و... .

ادامه در صفحه ۱۱